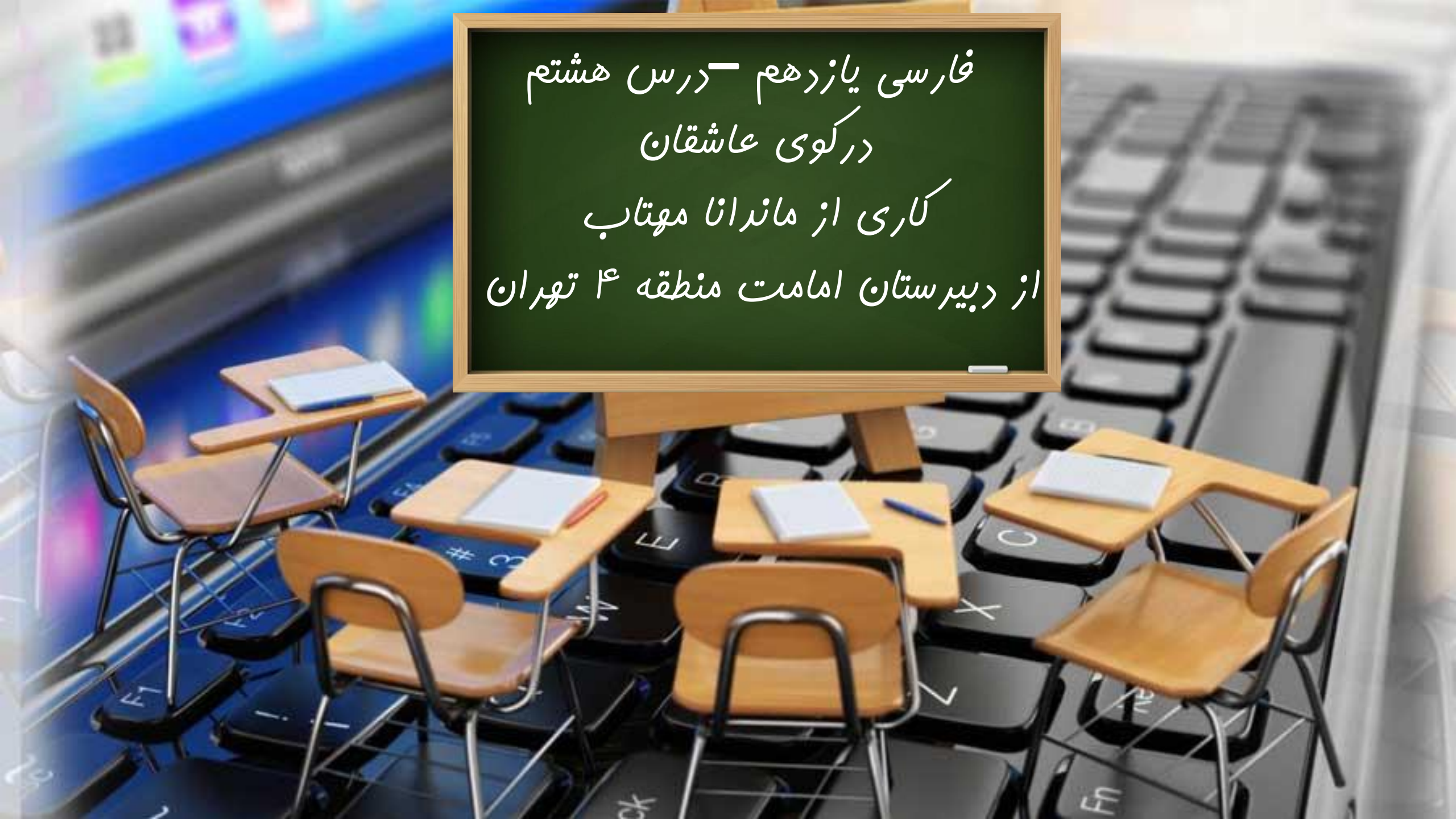


فارسی یازدهم - درس هشتم
درکوی عاشقان
کاری از ماندانا مهتاب
از دبیرستان امامت منطقه ۴ تهران



محمد، ملقب به جلال الدین، مشهور به «مولانا» یا «مولوی»، اوایل قرن هفتم، در شهر بلخ به دنیا آمد. علت شهرت او به «رومی» یا «مولانای روم»، اقامت طولانی وی در شهر قونیه بوده است، اما جلال الدین همواره خود را از مردم خراسان شمرده و همشهریانش را دوست می داشته و از یاد آنان دلش آرام نبوده است.

پدر جلال الدین، محمد بن حسین خطیبی، معروف به «بهاء الدین ولد» از دانشمندان روزگار خود بود. به سبب هراس از بی رحمی‌ها و کشتار لشکر مغول و رنجش از خوارم شاه، ناچار از بلخ مهاجرت کرد. جلال الدین در این ایام، پنج شش ساله بود که خاندانش، شهر بلخ و خویشان را بدرود گفت و به قصد حج، رهسپار گردید. چون به نیشابور رسید، با شیخ فریدالدین عطار، ملاقات کرد. شیخ عطار، کتاب «اسرارنامه» را به جلال الدین خردسال هدیه داد و به پدرش بهاء الدین گفت: «زود باشد که این پسر تو، آتش در سوختگان عالم زند.»

هنگامی که بهاء ولد، مناسک حج را به پایان برد، در بازگشت، به طرف شام روانه گردید و مدتی در آن نواحی به سر برد. آوازه تقوا و فضل و تأثیر بهاء ولد همه جا را فراگرفت و پادشاه سلجوقی روم، علاء الدین کیقباد، از مقامات او آگاهی یافت، طالب دیدار وی گردید. بهاء ولد به خواهش او به قونیه روانه شد و بدان شهر یار پیوست.

بهاء ولد از آنجا که دیار روم از تاخت و تاز سپاه مغول برکنار بود و پادشاهی دانا و صاحب بصیرت و عالم پرور و محیطی آرام و آزاد داشت، بدان نواحی هجرت گزید. مردم آن سرزمین، علاقه فراوانی به او یافتند و سلطان نیز، بی اندازه، او را گرمی می داشت.

جلال الدین، در هجده سالگی به فرمان پدر با «گوهر خاتون» سمرقندی ازدواج کرد. پس از درگذشت بهاء الدین، جلال الدین محمد به اصرار مریدان و شاگردان پدر، مجالس درس و وعظ را به عهده گرفت؛ جلال الدین در آن هنگام، بیست و چهار سال داشت.

پس از این، جلال الدین مدتی در شهر حلب به تحصیل علوم پرداخت و سپس عازم دمشق

قلمرو زبانی

ملقب: لقب یافته، معروف شدن به نامی که غیر از نام اصلی شخص باشد و این نام دلالت بر ستایش و یا نکوهش آن شخص است. / رنبش: آزرده فاطر شدن. / بدرود گفت: فدا مافظی کرد. / چون: در مفهوم «زمانی که» / سوفتگان / عارفان و عاشقان / مناسک: جمع منسک، اعمال عبادی آیین های دینی / شهر یار: پادشاه. اسم مرکب (شهر = یار)

قلمرو ادبی

دلش آرام نبود: کنایه از بی قرار بودن
سوفتگان استعاره از عاشقان / آتش در سوفتگان عالم زدن کنایه از شیفته
و بی قرار کردن عاشقان / به سر بردن کنایه از زندگی کردن



مفصله مجاز از مجلس درس

خورشید حقیقت : اضافه تشبیهی / آفتاب عشق و
 خورشید حقیقت استعاره از شمس تبریزی / شمس
 ایهام : -اشمس تبریزی - ۲خورشید
 شمس پرنده :- اضافه تشبیهی

جلال الدین، پس از چندی اقامت در شهرهای حلب و شام که مدت مجموع آن، هفت سال بیش نبود، به قونیه باز آمد و همه روزه، به شیوه پدر، در مدرسه، به درس علوم دینی و ارشاد می پرداخت و طالبان علوم شریعت در محضر او حاضر می شدند.

در این ایام که جلال الدین، روزها به شغل تدریس می گذرانید و شاگردان و پیروان بسیاری از حضورش بهره می بردند و مردم روزگار بر تقوا و زهد او متفق بودند، ناگهان آفتاب عشق و شمس حقیقت، در برابرش نمایان شد؛ او شمس الدین تبریزی بود. شمس از مردم تبریز بود و خاندان وی هم اهل تبریز بودند. او برای کسب علوم و معارف، بسیار مسافرت کرد و از مشایخ فراوانی بهره برد. به دلیل سیر و سفر و البته جست و جو و پرواز در عالم معنا، او را «شمس پرنده» می گفتند.



شمس الدین، بیست و ششم جمادی الآخر سال ۶۴۲ هجری قمری به قونیه وارد شد. شمس، عارفی کامل و مرد حق بود و مولانا جلال الدین که همواره در طلب مردان خدا بود، چون شمس را دید، نشان‌هایی از لطف الهی را در او یافت و دانست که او همان پیر و مرشدی است که سال‌ها در جست‌وجوی او بود؛ از این رو، به شمس روی آورد و با او به صحبت و خلوت نشست و در خانه بر آشنا و بیگانه بست و تدریس و وعظ را رها کرد. مولانا جلال الدین با همه علم و استادی خویش، در این ایام که حدوداً سی و هشت ساله بود، خدمت شمس زانو زد و نوآموز گشت؛ این خلوت عارفانه، حدود چهل روز طول کشید.

مولانا آن چنان در معارف شمس، غرق شد که مریدان خود را از یاد برد. اهل قونیه و علما و زاهدان هم، مانند شاگردانش از تغییر رفتار مولانا خشمگین شدند و به سرزنش او پرداختند. دشمنی آنان نسبت به شمس، هر روز فزون‌تر می‌گشت. مولانا جلال الدین در این میان، با بی‌توجهی به ملامت و هیاهوی مردم، خود را با سرودن غزل‌های گرم و پُرسوز و گداز عاشقانه، سرگرم می‌کرد.

در پی فزونی گرفتن خشم و غضب مردم، شمس، ناگزیر قونیه را ترک کرد. مولانا در طلب شمس به تکاپو افتاد و سرانجام خبر یافت که او به دمشق رفته است. مولانا چندین نامه و پیغام فرستاد و غزل سرود و به خدمت شمس روانه کرد.

یاران مولانا هم که پز مردگی و دل‌تنگی او را در غیبت شمس دیده بودند، از کردار خود

پشیمان شدند و روی به مولانا آوردند. مولانا عذرشان را پذیرفت و فرزند خود، «سلطان ولد» را با غزل زیر، به طلب شمس روانه دمشق کرد.

قلمرو زبانی

وعظ : پند و اندرز / عازم : رهسپار / اقامت : ساکن شدن / باز آمد : برگشت / طالبان : ج طالب ، فوآهنده ، فوآهان / مضر : پیشگاه / تقوا : خدا ترسی ، دین داری / شریعت : دین و آئین / طریقت / روش ، مسلک ، مذهب ، سیرت ، در مقابل شریعت است / زهد : پارسایی ، پرهیز / متفق : با هم بودن ، یکی بودن ، هم نظر بودن / معارف : دانش ها ، شناخت ها / مشایخ : جمع شیخ ، بزرگان / مرشد : ارشاد کننده / پیر : در این جا راهنما و هدایت کننده / امرید : طرفدار ، دوستدار / زاهدان : پارسایان و پرهیزگاران / ملامت : سرزنش / فشم و غضب رابطه ترادف دارند / تکاپو : جست و جوی زیاد / فرزند خود ، سلطان ولد : بدل

قلمرو ادبی

آشنا و بیگانه : تضاد / زانو زدن کنایه از تواضع

غزل های گرم : حس آمیزی
پز مردگی و دل تنگی کنایه از ناراحتی

قلمرو زبانی

حریفان : ہم نشینان ویاوران . منارا / صنم : بُت .
منظور « یار و دلبر » / گریز پا : فراری و گریزان . صفت
بیانی . مرکب / آفر : قید / بیت ۴ جملہ

قلمرو ادبی

استعارہ : « صنم » استعارہ از « یار » / واج آرایہ « ر »

قلمرو فکری

ای یاوران یار گریز پا را بار دیگر نزد من بیاورید

در کوی عاشقان

درس هشتم

بروید اے حریفان، بکشید یار ما را
بہ من آوید آخر، صنم گریز پا را



شیرین : دارای وزن و آهنگ فوش ، زیبا و گوش نواز /
موزون : دارای وزن / فوب : زیبا روی / فوش لقا
: فوش چهره ، زیبا

قلمرو ادبی

مس آمیزی : ترانه های شیرین / استعاره : « مه »
استعاره از « یار » - اینجا شمس تبریزی

قلمرو فکری

با سخنان شیرین و ترانه های فوش آهنگ ، یار ما را به
سوی خانه برگردانید.
قربابت معنایی با « از هبا الی فرعون و قولو له قولاً لینا

به ترانه های شیرین، به بحانه های ززین یکشید سوی خانه من خوب خوش بقارا



قلمرو زبانی

او : معشوق / د م دگر : لفظه ای دیگر / بیایم : می آییم /
مکر : حيله ، فریب / بفرید : می فرید

اگر او به وعده گوید که دمی دگر بیایم
همه وعده مکر باشد، بفرید او ثارا



قلمرو ادبی

واج آرایی: « د » / واج آرایی: « د » / تناسب بین « مکر
و فریب » و « وعده و د م » / تکرار واژه « او » / د م
مباز از لفظه و زمان

قلمرو فکری

اگر یار من به شما وعده بدهد و بگوید : « لفظه ای دیگر
می آییم. » تمام وعده های او فریب است و دارد شما
را فریب می دهد

قلمرو زبانی

برفاستند : ارزش املائی دارد / بدان شهر پرغوغا : شهر : متمم اکوی و برزن
 : ترادف / افغان وزاری و بی قراری : (تناسب) زاری کردن عاشق در دوری
 معشوق و جست و جو کردن او در هر جا / باغبان : مسند / شمس در دمشق است
 : فعل ناگذر / قلمرو زبانی : کوی و برزن : ترادف / افغان وزاری و بی
 قراری : تناسب / باغبان : مسند / شمس در دمشق است : فعل ناگذر

قلمرو ادبی

دل بر کند کنایه از قطع علاقه کردن ، دل برداشتن



این پیک‌ها و نامه‌ها عاقبت در دل شمس تأثیر بخشید. شمس خواهش مولانا را پذیرفت و بار دیگر به قونیه بازگشت. با آمدن شمس، بار دیگر نشست‌ها و ملاقات مولانا با او پی‌درپی شد و سبب انقلاب احوال مولانا گردید. دگربار، مریدان از تعطیل شدن مجالس درس، به خشم آمدند و مولانا را دیوانه و شمس را جادوگر خواندند.

چون یاران مولانا به آزار شمس برخاستند، شمس ناگزیر **دل از قونیه بر کند** و عزم کرد که دیگر بدان شهر پرغوغا باز نیاید و جایی برود که از او خبری نشنوند و رفت. از این به بعد، سرانجام و عاقبت کار شمس و اینکه چه بر سر او آمده، به درستی روشن نیست.

پس از غیبت شمس، شاگردان به مولانا این‌گونه خبر دادند که شمس کشته شد ولی دلش بر درستی این خبر گواهی نمی‌داد. مولانا پس از جست‌وجوی بسیار، بی‌قرار و آشفتہ حال گردید. شب و روز از شدت بی‌قراری، بی‌تابی می‌کرد و شعر می‌سرود.

پس از جست‌وجوی بسیار، مولانا با خبر شد که ظاهراً شمس در دمشق است. آزار و انکار مخالفان سبب شد که او نیز در طلب یار همدل و همدم خود، عازم دمشق شود. مولانا در دمشق، پیوسته به افغان و زاری و بی‌قراری، شمس را از هر کوی و برزن جست‌وجو می‌کرد و نمی‌یافت.

چون مولانا از یافتن شمس، ناامید شد، ناچار با اصرار همراهان به قونیه بازگشت و تربیت و ارشاد مشتاقان معرفت حق را از سر گرفت. در حقیقت از این دوره (سال ۶۴۷ ه.ق.) تا هنگام درگذشت (سال ۶۷۲ ه.ق.)، مولانا به همت یاران نزدیک خود، شیخ صلاح‌الدین زرکوب و سپس حسام‌الدین حسن چلبی، به نشر معارف الهی مشغول بود. بهترین یادگار ایام همدمی

مولانا با این یاران، به ویژه با حسام‌الدین، سرودن کتاب گران‌بهای مثنوی است که یکی از عالی‌ترین آثار ادبی ایران و اسلام است. در این باره، این گونه روایت می‌کنند که حسام‌الدین از مولانا درخواست نمود کتابی به طرز «الهی نامه» سنایی یا «منطق الطیر» عطار به نظم آرد. مولانایی درنگ از دستار خود کاغذی که مشتمل بود بر هجده بیت از آغاز مثنوی، بیرون آورد و به دست حسام‌الدین داد.



ایام : جمع یوم ، روزها / به نظم آوردن : سرودن ، به
 شعر نوشتن / بی درنگ : بدون معطلی / دستار : عمامه ،
 پارچه ای که به دور سر پیچند / مشتمل : در برگیرنده
 و شامل شونده / همت : کمک (در اینجا) / واژه
 دستار تعول معنایی یافته است . (واژه متروک)

طعن : سرزنش کردن ، کنایه زدن . / شیفته : عاشق
و حیران .

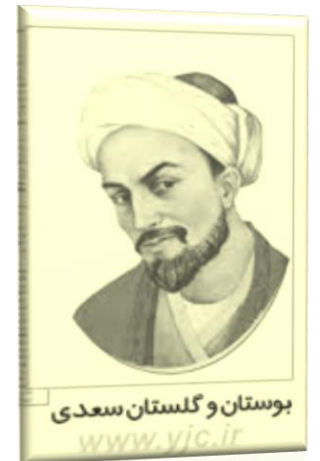
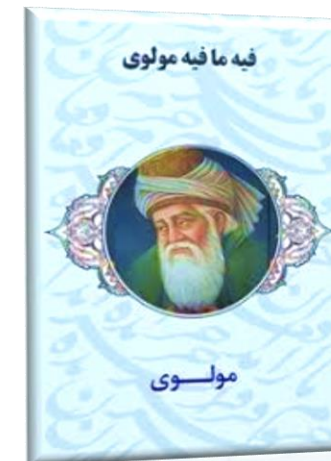
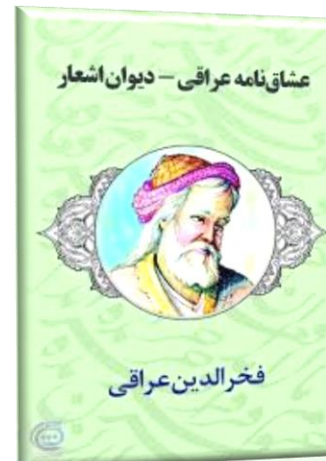
قلمرو ادبی : زرد پهره : کنایه از ضعیف / جواب تلخ :
مس آمیزی / نرمی خلق : مس آمیزی



از این پس، مولانا شب و روز، آرام نمی گرفت و به نظم مثنوی مشغول بود و شب‌ها حسام‌الدین در پیشگاه وی می نشست و او مثنوی می سرود و حسام‌الدین می نوشت و بر مولانا می خواند. برخی شب‌ها، گفتن و نوشتن تا به صبحگاه می کشید. ظاهراً تا اواخر عمر، مولانا به نظم مثنوی مشغول بود و چلبی و دیگران می نوشتند.

مولانا مردی زردچهره و باریک اندام و لاغر بود و چشمانی سخت جذاب داشت و از نظر اخلاق و سیرت، ستوده اهل حقیقت و سرآمد هم روزگاران خود بود و خود را به جهان عشق و یک رنگی و صلح طلبی و کمال و خیر مطلق کشانیده، در زندگانی، اهل صلح و سازش بود. همین حالت صلح و یگانگی با عشق و حقیقت، او را بردباری و تحمل عظیم بخشید؛ طوری که طعن و ناسزای دشمنان را هرگز جواب تلخ نمی داد و به نرمی و حسن خلق، آنان را به راه راست می آورد.

از شاعران و عارفان هم‌روزگار مولانا، سعدی و فخرالدین عراقی بودند که ظاهراً هر دو نفر با وی دیدار و ملاقات کرده‌اند. غزل زیر از مولانا، سعدی را شیفته خویش ساخت:



قلمرو زبانی

هر نفس : هر لفظه / فلک : آسمان / عزم : قصد ،
نیت / تماشا : با هم راه رفتن - تمول معنایی

قلمرو ادبی

مباز : « نفس » مباز از « لفظه » / تشفیص : آواز عشق /
تضاد : چپ / راست / راست و راست : جناس تام
اکنایه : « چپ و راست » مباز از تمام جهات « همه جا »
/ به فلک رفتن کنایه از عروج معنوی

قلمرو فکری

آواز دوست از همه جا شنیده می شود ؛ دیگر طاقت
دوری نداریم و به سوی ملکوت حرکت می کنیم هر که
با ما می خواهد بیاید

عز نفس آواز عشق می رسد از چپ و راست ما به فلک می رویم، عزم تماشاگر است؟



ما به فلک بوده ایم، یار ملک بوده ایم باز همان جا رویم، جمله که آن شکرماست ...

گویند در شب آخر که بیماری مولانا سخت شده بود، خویشان و پیوستگان، بسیار نگران و بی قرار بودند و «سلطان ولد»، فرزند مولانا، هر دم بی تابانه به بالین پدر می آمد و باز از اتاق بیرون می رفت. مولانا در آن حال، آخرین غزل عمر خود را سرود:



قلمرو زبانی

فلک : آسمان ، در این جا بهشت و یا عالم معنا (اشاره به این دارد که انسان پیش از آخرینش جسمانی به صورت روح در عالم بالا حضور داشت) / ملک : فرشته جمع ملائک . / جمله : همه ، « قید » / رویم : مضارع اخباری (می رویم) بی تابانه : با اضطراب و نگرانی

قلمرو ادبی

قلمرو ادبی : د۴ مجاز از لفظه

قلمرو ادبی : جناس : فلک ، ملک / مجاز : « شعر » مجاز از «

سرزمین » / تلمیح : انا لله و انا الیه راجعون ، کُل شیء

یرجع الی اصله / فلک مجاز از عالم بالا

قلمرو فکری

جایگاه حقیقی ما عالم بالا است ، ما یار و همنشین فرشتگان بوده ایم ؛ دوباره ، همه به جایگاه اصلی خود باز خواهیم گشت

شبگرد : شب بیدار / مبتلا : گرفتار

قلمرو ادبی

ایهام: خراب الف) مست و آشفته ب) پریشان حال /
سر به بالین نهادن : کنایه از خوابیدن / واج آرایی
مصوت کوتاه « »

قلمرو فکری

تو با خیال آسوده باش ، مرا که مست و شب بیدار و
گرفتارم ، را تنها بگذار

رو، سر بند به بالین، تنها مرا رها کن ترک من خراب بگرد مبتلا کن...



قلمرو ادبی

درد و دوا : تضاد و تکرار / واج آرایی « د »

قلمرو فکری

دردی است غیر مردن، کان را دوا نباشد پس من چگونه گویم، کاین درد را دوا کن



غیر از مردن که چاره ای برای آن نیست، درد دیگری نیز هست که درمان ندارد و آن درد عاشقی است پس من چگونه بگویم که این درد عاشقی را درمان بکن (در حالیکه درمان ندارد) به بیان دیگر : عشق و عاشقی دردی است که تنها درمان آن مردن است پس من نمی توانم از تو انتظار درمان داشته باشم

قلمرو زبانی

دوش : دیشب / پیر: مرشد / عزم : قصد ، اراده / « م »
در اشارت م : متمم

قلمرو ادبی

قلمرو ادبی : کوی عشق : اضافه تشبیهی / دست مجاز
از انگشت / سو ، کو : جناس

قلمرو فکری

دیشب در خواب دیدم که پیر و مرشد با دست به من
اشاره می کرد که به سوی ما بیا

در کوی عاشقان

درس هشتم

در خواب دوش، پیری در کوی عشق دیدم
با دست اشارت کرد که عزم سوی ما کن...



عاقبت، روز یکشنبه پنجم جمادی الآخر سال ۶۷۲ هجری قمری، هنگام غروب آفتاب، خورشید عمر مولانا نیز از این جهان به جهان آخرت سفر کرد. اهل قونیه، از خرد و بزرگ، در تشییع پیکر مولانا و خاک سپاری، حاضر شدند و همدردی کردند و بسیار گریستند و بر مولانا نماز خواندند.

ابیات زیر، بخشی از غزلی است که گویی، مولانا در مرثیه خود و دلداری یاران، سروده است:

بر روز مرگ، چو تابوت من روان باشد گمان مبر، که مرا درد این جهان باشد



قلمرو زبانی

قلمرو زبانی: را: فک اضافه « درد این جهان من » / روان: (رو « بن مضارع » + ان)

قلمرو ادبی

کنایه: « روان بودن تابوت » کنایه از مردن و تشییع کردن. « درد این جهان داشتن » کنایه از « غمگین و ناراحت بودن / مراعات نظیر: مرگ / تابوت / واج آرایی « ر » / روز مجاز از زمان / تابوت مجاز از بنانه / درد مجاز از عشق / فرد و بزرگ: مجاز از همه / سفر به آفریت کنایه از مردن / تشبیه اضافی: « خورشید عمر

قلمرو فکری

هنگام مرگ که تابوت را می برند، گمان نکن که به فاطر ترک این جهان ناراحت و غمگین هستم

قلمرو زبانی

مگرمی : فعل نهی از مصدر « گریستن » / دریغ : افسوس
 « شبه جمله » / دریغ دوم « تکرار » است / دریغ و
 دریغ : تکرار و دو شبه جمله

برای من مگرمی و مگو دریغ! دریغ! به دام دیو درافتی، دریغ آن باشد

قلمرو ادبی

مراعات نظیر: دام، دیو / تکرار: دریغ / « دیو » استعاره
 از « هوا و هوس » / به دام دیو افتادن: کنایه از گرفتار
 هوا و هوس شدن / واج آرایی « د »

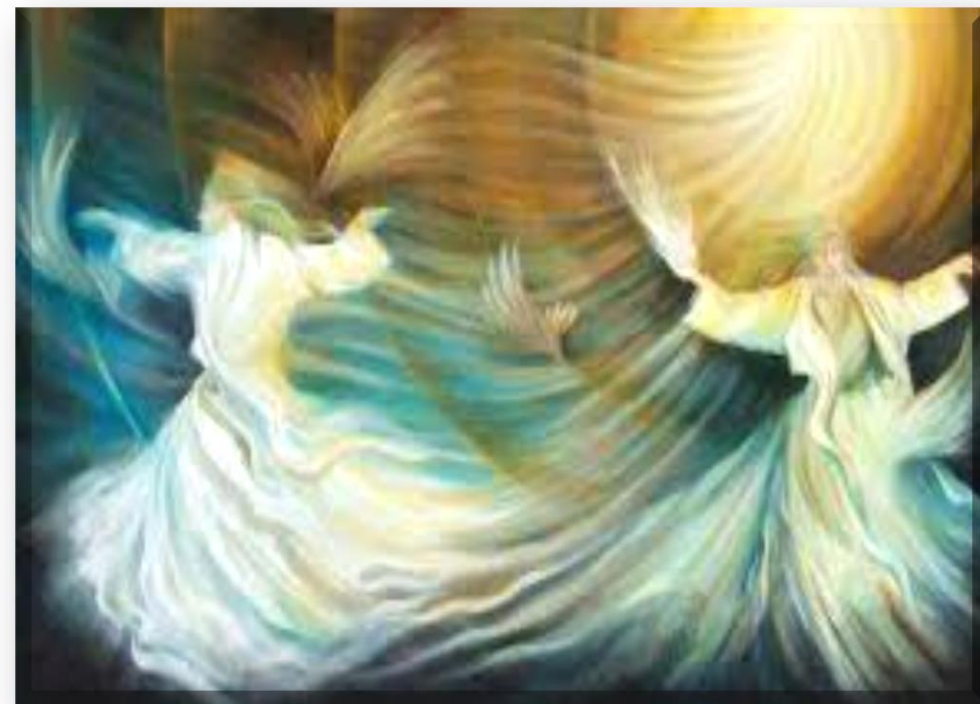
قلمرو فکری

برای من گریه نکن و نگو افسوس افسوس که رفت ،
 اگر در دام هوا های نفسانی گرفتار شوی ، جای افسوس
 دارد



کدام دانه فرورفت در زمین که نرست؟ چرا به دانه انسانیت این گمان باشد؟

زندگانی جلال‌الدین محمد، مشهور به مولوی،
بدیع الزمان فروزانفر، با تلخیص و اندک تغییر



قلمرو زبانی

نرست : از مصدر « رُستن » / « ت » در انسانیت :
مضاف الیه

قلمرو ادبی

تشبیه : دانه انسان « انسان مانند دانه ای است که می
روید » / مراعات نظیر : دانه ، زمین ، رُستن / واج
آرایی : « د » / تلمیح به معاد

قلمرو فکری

کدام دانه کاشته شد و رشد نکرد ؟ چرا نسبت به انسان
این گمان رشد را نداری ؟
پیام : اشاره به معاد ، رستاخیز

قلمرو زبانی

۱- اسم فاعل از « ارشاد » هدایت کننده ، رهبر ، کسی که راه راست را بنمایاند. در این درس در معنی راهنما و رهبر عارفان و اهل تصوف به کار رفته است .

۲- عازم دمشق - عزم تماشا - مناسک حج - صاحب بهیрт

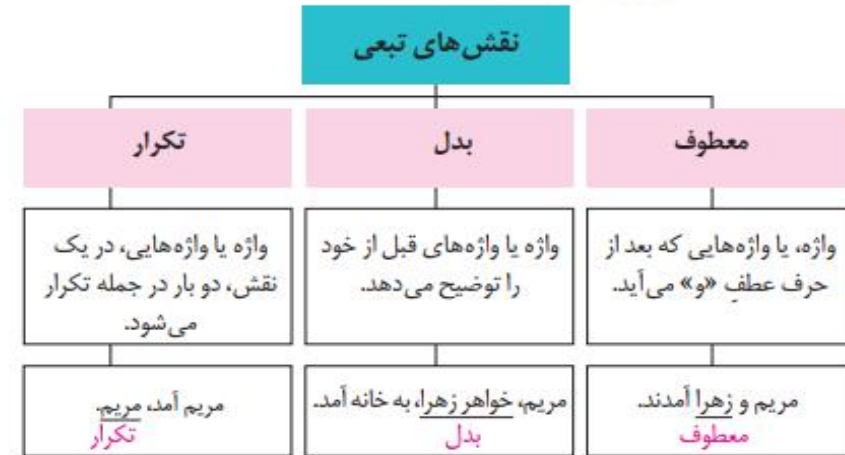
۳- مبالس درس و وعظ (معطوف) را بر عهده گرفت. / پادشاه سلجوقی
روم ، علاءالدین کیقباد (بدل) ، از مقامات او آگاهی یافت. / برای
من مگری و مگو دریغ ، دریغ (تکرار)

قلمرو زبانی

۱ واژه «مرشد» در متن درس، به چه معنایی است؟

۲ چهار ترکیب اضافی که اهمیت املائی داشته باشد، از متن درس بیابید و بنویسید.

۳ گاه، واژه از نظر نقش دستوری، بیرو گروه اسمی پیش از خود است؛ به این گونه نقش ها در اصطلاح، «نقش های تبعی» می گوئیم:



■ اکنون برای کاربرد هریک از نقش های تبعی، مثال مناسب بنویسید.

□ ۱- واج آرایبی: (رو سر بنه به بالین ، تنها مرا رها کن / ترک
 من خراب مسکین مبتلا کن « نقش نمای اضافه »)
 حس آمیزی: (خود را با سرودن غزل های گرم سرگرم می کرد)
 تشبیه : (کوی عشق ، دیو نفس

□ ۲- بیداری زمان را با من بفوان به فریاد

ور مرد خواب و خفتی

« رو سر بنه به بالین ، تنها مرا رها کن » شفيعی کدکنی

تفمین ، شاعر مصراعی از مولوی را برای زیبا سافتن شعر
 خود عیناً آورده است

۱ برای کاربرد هر آرایه زیر، نمونه ای از متن درس بیابید.

- واج آرایبی: (.....)
- حس آمیزی: (.....)
- تشبیه: (.....)

۲ بخش مشخص شده در سروده زیر، بیانگر کاربرد کدام آرایه ادبی است؟ دلیل خود را بنویسید.

بیداری زمان را با من بخوان به فریاد
 ور مرد خواب و خفتی،
 « رو سر بنه به بالین، تنها مرا رها کن »

محمد رضا شفيعی کدکنی

قلمرو فکری

۱- مرشد و هدایت کننده هر نو سفر راه عشق است. او انسان کاملی است که مریدان را به راه حق دعوت می کند مولوی اگر چه خود پیر و مراد بسیار کسان بوده است اما در تمام طول زندگی خود به دنبال انسانی بوده است که نشانه های الطاف الهی را خود داشته باشد او این نشانه ها را در شمس می بیند و در پایان عمر معنای پیر برایش تغییر می یابد و این پیوند ، پی متعالی می شود

□ ۲- به دام دیو نفس در افتادن

□ ۳- ما به فلک بوده ایم یار ملک بوده ایم باز همان با رویم ، جمله ، که آن شهر ماست. بازگشت به اصل

□ ۴- رستافیز ، زنده شدن مردگان پس از مرگ ، مرگ پایان زندگی

نیست.

□ ۵- اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ . فَقَوْلَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا. (طه / ۴۳- ۴۴

در زندگی اهل صلح و سازش بود به همین دلیل بسیار بردبار و صبور بود و تاملش بسیار زیاد . طوری که طعن و ناسزای دشمنان را هرگز جواب تلخ نمی داد و با نرمی و حسن خلق ، آنان را به راه راست می آورد

قلمرو فکری

۱ درباره اصطلاحات « پیر » و « مراد » و پیوند آن با زندگی مولوی توضیح دهید.

۲ با توجه به متن درس، به اعتقاد مولانا، چه چیزی را باید مایه دروغ و افسوس دانست؟

۳ کدام بیت درس، با این سروده حافظ، ارتباط معنایی دارد؟ پیام مشترک آنها را بنویسید.
چنین قفس نه سزای چومن خوش الحانی است روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم

۴ بیت زیر، بیانگر چه دیدگاهی است؟

کدام دانه فرورفت در زمین که نرُست؟ چرا به دانه انسانیت این گمان باشد؟

۵ بر مبنای متن درس، خلق و خوی مولانا را با این آیات قرآن کریم که به حضرت موسی علیه السلام و حضرت هارون علیه السلام خطاب است، مقایسه کنید.

إِذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ . فَقَوْلَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا.... (سوره طه / آیه ۴۳ و ۴۴)

۶

ابو سعید : بدل از شیخ / ما او را چیزی می نوشتیم : را :
حرف اضافه / حکایتی چند : چند صفت مبهم

قلمرو فکری

پیام جمله آخر : تلاش کنیم که نام نیک از خود باقی
گذاریم دنباله رو کسی نباشیم .



خواجه عبدالکریم، [که] خادم خاص شیخ ما، ابوسعید - قدس الله
روحهُ العزیز - بود، گفت: «روزی درویشی مرا بنشانده بود تا از
حکایت های شیخ ما، او را چیزی می نوشتم.»
کسی بیامد که «شیخ، تو را می خواند.»: برفتم. چون پیش شیخ
رسیدم، شیخ پرسید که چه کار می کردی؟ گفتم: «درویشی حکایتی
چند خواست، از آن شیخ، می نوشتم.»
شیخ گفت: «یا عبدالکریم، حکایت نویس مباش، چنان باش که
از تو حکایت کنند!»

اسرار التوحید، محمد بن منور